

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۸۱

تاریخ: یکشنبه ۱۴۰۳/۰۲/۰۹

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

المقصد الأول : فى الأوامر

۱-۲ - الفصل الثانى من المقصد الاول فى ما يتعلق بصيغته الامر

۱-۲-۱. معانى صيغته الأمر و دواعى استعمالها

از بحث اول در ارتباط صيغۀ امر نکاتی مانده. عرض می‌کنم و چند سؤال شده. امروز برخلاف روزهای دیگر سؤال را می‌بریم بعد که یک مدیریت هم صورت بگیرد. فقط یک نکته این سؤال نیست. من شاید چند بار دیروز و پریروز آیه‌ای که مثلاً گفتیم افعلوا ما شئتم یا فاعلوا ما شئتم، شاید این جورى گفتم. آیه اعملوا است. اعملوا ما شئتم. بله فاعلوا ما تؤمرون هست؛ اما آن ربط به بحثی که ما می‌خواهیم ندارد. پس به جای احیاناً افعلوا، اعملوا بگذارید تا آیه درست باشد. من بسیار پرهیز می‌کنم ابتلائی که بعضی بزرگان در نقل آیات داشتند. گاهی در درس آیاتی آوردند که در قرآن نیست؛ ولی مضمونش هست. در هر صورت این پیش می‌آید. دوستان بزرگواری هم که حافظ قرآن هستند، تذکر ندادند نمی‌دانم چرا؛ اما عرض کردم یک تتمه‌ای از این بحث داریم عرض کنم، سؤالات نباید وسط بحث تا بعد آخر کار سؤالات خوبی شده، جواب می‌دهم ان شاء الله.

دیروز برای اولین بار می‌توانم بگویم در مباحث اصول فقه و ادبیات، این بحث را مطرح کردیم که در مناسبات معنی و داعی سه نظر هست. به عبارت دیگر ما معنی داریم، به همه مقدسات قسم. معنای حقیقی، معنای مجازی. از آن طرف داعی هم داریم، این هم باز به همه مقدسات قسم. حالا داریم شوخی می‌کنیم. قسم نمی‌خواهیم بخوریم. داعی هم داریم؛ اما بحثی که هست رابطه معنی و داعی. در بیان رابطه سه نظر درست شد. رسیدیم به اظهار نظر. ماند که امروز باید کار اصلی مان را انجام بدهیم که رأی کلاس چیست، رأی تحقیق چیست؟ عرض

کردم محضر تان. ما قبلاً همان رأی آقای آخوند را قبول داشتیم. کتاب سلسبیل هم اگر نگاه کنید که کتاب ادبی ما است، روی همین نظر اول مشی کرده و پیش رفته؛ منتها نکته‌ای که دارد این است که بعضی وقت‌ها واقعاً داعی خارج از معنی است؛ یعنی جمله معنای خودش را دارد، له معنی، معنی واحد، معنی واحد حقیقی. البته کنارش انگیزه‌های مختلفی می‌آید. چند بار این مثال را تکرار کنیم. من دیشب نماز شب خواندم. این من دیشب نماز شب خواندم که روشن است، معنای من، معنای دیشب، معنای نماز شب، معنای خواندن. یعنی این جمله یک معنی بیشتر ندارد. معنای حقیقی هم دارد، روشن؛ ولی تا دلتان بخواهد گوینده می‌تواند از این جمله انگیزه داشته باشد. می‌خواهد خودنمایی کند العیاذ بالله، می‌خواهد تربیت کند، می‌خواهد رفع تهمت کند، می‌خواهد یک انگیزه دیگری دارد تا آخر؛ ولی این همان حرف آقای آخوند است. آقای آخوند می‌فرمود که مثل صیغه، یک معنی دارد، حقیقی مجازی چیزی هم نگویند اصلاً، منتها صیغه انگیزه‌های مختلفی دارد؛ ولی مشکلی که ما داریم این است که این را نمی‌توانیم همه جا بیاوریم. این معنی را همه جا نمی‌توانیم بگوییم. مثلاً در مثال استفهام أليس الله بكاف عبده، آیا خداوند کافی برای بنده‌ها نیست؟ چطور می‌خواهید این جا بگویید استفهام است؟ استفهام یعنی طلب فهم دیگر. این چجور شما مثلاً می‌خواهید بگویید که حقیقتاً استفهام است، طبق مبنای اول این می‌شود. طبق مبنای آقای آخوند می‌شود طلب الفهم حقیقه؛ ولی نه به انگیزه رفع شک. به انگیزه ملامت، به انگیزه اقرار. می‌توانیم مثلاً در أليس الله بگوئیم انشای استفهام شده، طلب فهم شده؟ اگر روی صیغه بخواهید مثال را پیاده کنیم، در آن جایی که صیغه باری تهدید به کار می‌رود، الان مثال زدیم اعملوا ما شئتم. بروید. معذرت می‌خواهم گاهی هم می‌گویند بروید گم بشوید به منافقین و کفار و مستکبرین. بروید هرکار دلتان می‌خواهد بکنید بکنید. بالاخره یک جایی حسابتان می‌رسیم. این تهدید است دیگر. این جا طبق بیان آقای آخوند، می‌شود انشاء الطلب حقیقه. شما می‌توانید قبول کنید این جا انشاء الطلب حقیقه؟ چون آقای آخوند فرمود معنی واحد است. معنی حقیقی است. معنی عوض نمی‌شود، داعی عوض می‌شود. این جا چجور انشاء الطلب است؟ بله این جا اظهار طلب است؛ یعنی طلب‌نما است نه طلب. طلب ظاهری است. همین که صورتش را می‌برد جلوی شخص که دارد با او دعوا می‌کند، می‌گوید اگر راست می‌گویی بزن. یاالله بزن. صورتش را می‌برد جلو، می‌گوید بزن. این انشاء الطلب حقیقه اما نه به داعی بعث. آقای آخوند ای را می‌گویند. ما یکمقدار این جا تأمل داریم، می‌گوییم انشاء الطلب حقیقه. بله این جا نمی‌گویم طلب نمی‌کند؛ اما نشان می‌دهد دارد طلب می‌کند و الا طلب که نمی‌کند. نمی‌خواهد بگوید بزن، می‌خواهد بگوید بزن، منتها ابرازش به شکل طلب است. این است که اگر این حرف را بزنیم، می‌رویم به سوی مذهب دوم در این موارد. در مثل تکرار می‌کنم من دیشب نماز شب خواندم نه، آن همان

مذهب اول خوب جواب می‌دهد، حقیقتاً واژه‌ها در معنای خودش به کار رفته. من دیشب نماز شب خواندم. انگیزه‌ها فرق می‌کند که یک امر خارجی است؛ اما در این مثال‌های مثل استفهام و صیغه، نمی‌توانیم بگوییم معنی حقیقتاً اراده شده. بلکه شکل ظاهری‌اش، ابرازش ابراز معنی است. این اگر باشد می‌شود دومی؛ چون دومی این بود که اصل انشاء الطلب، اما یک جا حقیقی، کجا؟ آن‌جایی که به داعی بعث و تحریک باشد، یک جا هم مجازی. در واقع ظاهر طلب است و الا کجا طلب می‌خواهد بکند؟ می‌خواهد بگوید نکن این کار را. نمی‌خواهد بگوید انجام بده که. بنابراین نتیجه بعد از تقریباً دو جلسه و چندین ساعت فکر، این می‌شود که گاهی وقت‌ها باید اولی را انتخاب کنیم، آن‌جایی که معنای حقیقی راحت اراده می‌شود و انگیزه ربطی به معنی ندارد. انگیزه ممکن است خیلی متعدد باشد؛ اما یک جاهایی معنی علی وجه الحقیقه نمی‌تواند اراده بشود، فقط ظاهراً قیافه استفهام می‌گیرد؛ ولی استفهام که نیست. طلب الفهم نیست. استفهاماتی که خداوند می‌فرماید طلب الفهم علی وجه الحقیقه نیست که بعد بگوییم منتها نه به داعی کشف مجهول. اصلاً طلب الفهم نیست. مجازاً دارد در مورد تحکم و این‌ها به کار می‌رود. البته معنای سوم ممکن است بگویید اگر این‌طور است چرا مذهب سوم را انتخاب نمی‌کنید؟ مذهب سوم بنا شد چه باشد؟ مذهب سوم بنا شد که اصلاً معنی مستقیماً تهکم باشد، تمسخر باشد، تعجب باشد. ما می‌بینیم واقعاً این جور نیست. مثلاً وقتی طرف می‌گوید اأنت فعلت هذا بالهتنة، نمی‌خواهد بگوید اقرار بکن. طبق مذهب ابن‌هشام، معنای همزه اقرار است، معنای همزه مسخره کردن است. نه این مسخره کردن انگیزه گوینده است که می‌رود در معنای دوم. پس ما مثلاً نوآوری‌مان در این دوره این است که بین مذهب اول و مذهب دوم جمع می‌کنیم. اصلاً هم نگران نباشید. مواردی با مذهب اول حل می‌کنیم، آن‌جایی که معنای حقیقی حقیقتاً بشود اراده کرد؛ اما بعضی وقت‌ها واقعاً معنای حقیقی را نمی‌شود اراده کرد. این جا باید بگوییم که ظاهرش این است. یکی از آقایان آقای مصطفوی دوستان می‌گفتند یک نفر اگر روی مسخره مثلاً یک آدم ضعیفی دارد می‌آید، خدای نکرده بگوید شیر دارد می‌آید، یک شیرمردی دارد می‌آید، بعد که می‌آید جلو می‌بینیم این بنده خدا بفوت یتنقی. با یک فوت از بین می‌رود. بعد می‌زند زیر خنده می‌گوید شوخی کردم. شیر دارد می‌آید، یک شیرمردی دارد می‌آید، شیرمرد نگوییم آن‌وقت مجاز... یک شیر دارد می‌آید، بعد می‌بینیم یک آدم ضعیفی دارد می‌آید. بنده خدا فوتش هم کنی... یعنی کان شیراً؛ ولی الان دیگر شیر نیست. این جا معنی مجاز است دیگر. اسد را در رجل شجاع دارد به کار می‌برد. انگیزه‌اش هم تمسخر است. این جا می‌توانیم بگوییم که معنای کلمه مراد است؟ رجل شجاع؟ یا اصلاً این جا با من دیشب نماز شب خواندم فرق دارد؟ باید بپذیریم که بعضی وقت‌ها معنای کلمه را نمی‌توانیم اراده کنیم. بلکه این خودش را به این می‌زند. ابراز می‌کند که شیر دارد می‌آید؛ اما این صرف ابراز است. معنی مراد

نیست. این همان باید بگوییم مجازاً در مرد ضعیف به کار رفته به انگیزه تمسخر. من فکر می‌کنم این بحث را الان ببندیم. اگر کسی دوست دارد دنبال کند، اگر هم همین مقدار برایش کافی است کافی است. یعنی نتیجه درس دیروز و امروز، بلکه می‌توانم بگویم و روز سه‌شنبه، این شد که در مرزبندی بین داعی و معنی و امروزی‌ها می‌گویند مناسبات، مناسبات معنی و داعی سه مذهب است و نظر کلاس هم معلوم شد.

چند سؤال شده، سؤالات خوبی هم هست. جزء سؤالاتی که شده اولین سؤال همین است که معنی، داعی، راه تمییز معنی از داعی چیست؟ به عبارت دیگر انسانی که در مردم زندگی می‌کند، بعضی وقت‌ها معنی و داعی برایش روشن است. حاضر است قسم بخورد این معنی است، این داعی است. الان در مثال راهگشای ما، من دیشب نماز شب خواندم، به انگیزه ریا، به انگیزه هرچه من بگویم، شما نمی‌توانید معنی را از داعی جدا کنید؟ معنی همین من دیشب نماز شب خواندم. بعد می‌گویم این انگیزه‌اش تربیت شاگردان بود، انگیزه‌اش ریا بود، انگیزه‌اش رفع تهمت بود. قشنگ معلوم است؛ ولی ممکن است بعضی وقت‌ها بین این‌ها معنی باشد یا داعی خارج از معنی مثلاً شبهه بشود. مثل همین موردهایی که نه این‌ها شک کردیم، ما دو قسم کردیم که این‌ها شما نمی‌توانید بگویید صرف داعی خارج از معنی است؛ لذا رفتیم به طرف مذهب دوم که می‌گفت معنای مجازی است. اگر انسان بتواند از عرفیات خودش استفاده بکند، بالآخره کسی که در یک زبانی زندگی می‌کند، عرفیاتی دارد. بعضی وقت‌ها انسان خودش می‌تواند تشخیص بدهد. البته لغت هم به عنوان مرجع تعیین‌کننده قبول داریم. لغت هم هست. اگر از مناسبات صحبت می‌کنیم باید ناظر به لغت هم باشد. مثلاً در آلیس الله بکاف عبده، آیا عرب واقعاً می‌خواهد همزه را به معنای ملامت به کار ببرد یا می‌خواهد استفهام کند به انگیزه ملامت؟ این اشکال ندارد. شما لغت هم ببینید؛ ولی به شما بگویم معمولاً لغت در این‌باره تحلیلی ندارد. این‌ها دوستان می‌گویند ما نمی‌توانیم تعیین کنیم، ما نمی‌توانیم تعیین کنیم؛ ولی ما می‌توانیم تحلیل کنیم. لغت معمولاً معانی را که می‌آورد، خیلی معنی، داعی، مورد استعمال، این‌ها را جدا نمی‌کند. حقیقی، مجازی، این‌ها فیلسوفان لغت می‌آیند تعیین می‌کنند. پس تعیین دست عرف نیست. ببخشید. دست دارالشفا و فیضیه نیست؛ اما تحلیل چرا. همین جدا کردن معنی از داعی، مگر این کارها را لغت کرده؟ این‌ها فیلسوفان لغت که ما این کار چند روزمان اگر بخواهید تبارشناسی کنید، ما الان داریم کار فلسفه لغت را می‌کنیم و ما در مقام فیلسوف لغت داریم صحبت می‌کنیم. پس راه تشخیص خیلی وقت‌ها معلوم است، با تحلیل روشن می‌شود، ارتکاز اهل زبان راهگشا است. چیز دیگری نیست.

یکی از آقایان سؤال کردند. نوشتند که درباره نظریه دوم که دیروز فرمودید، آیا نظر مبتنی بر این است که مجاز را طبق بیان و نظر سکاکی و امام خمینی و استاد این آقایان بدانیم یا طبق نظر مشهور یا هردو؟ به عبارت دیگر آیا بر اساس نظر مشهور که مجاز را خروج از موضوع له به خاطر علاقات خاصه می‌دانند، اصلاً جامع معنی دارد؟ آیا در مثل استعمال ضوء به معنای شمس یا استعمال سماء به جای نبات، جامع وجود دارد؟ سؤالی که فاضل محترممان کردند، این در واقع دو سؤال است ولو در ادامه یک سؤال قرار دادند، این که مبنای آقای سکاکی و دیگران در مقابل مبنای مشهور در این جا اثر دارد یا نه، نه؛ یعنی شما نباید بحث معنی و داعی را مناسباتش را با بحث مجاز طبق تفسیر مشهور و مجاز طبق نظر سکاکی ربط بدهید. بله آقای سکاکی و تابعینش می‌گویند مجاز خروج از موضوع له نیست؛ یعنی در واقع توسعه می‌دهند موضوع له را. منتها می‌گویند که یک ادعا می‌نشیند، ادعا می‌کند رجل شجاع را اسد. دیگر نمی‌خواهم بیشتر توضیح بدهم؛ اما از نظر داعی و معنی تفاوت نمی‌کند. همین مثال من نماز شب خواندم، حالا شما مبنایت هر چه باشد، این دیگر داعی مشخص است، معنی مشخص است. در ادامه سؤال کردند که جامع معنی دارد؟ ما دیروز گفتیم جامع دو رقم است. یک دفعه جامع درست می‌کنند که مشترک معنوی درست کنند و بعد بگویند همه مصداق یک معنی است، آن جامعی که ما دیروز گفتیم این نبود. جامعی بود که بعد قید می‌خورد. می‌گفتیم صیغه برای انشای طلب است که البته ما امروز قبول نکردیم. در این مشکل داریم ما. حالا آقای آخوند که قبول دارند. منتها انشای طلب اگر به انگیزه فلان باشد، معنای حقیقی است، اگر به انگیزه دیگری باشد معنای مجازی است. این ربطی به جامعی که مشترک معنوی درست می‌کند ندارد و جالب این است که من این را تأکید کردم دیروز که دوستان این سؤال را نپرسند.

آقای حسینی سؤال کردند که جناب آقای آخوند در مقدمه پنجم کفایه فرمودند موضوع الفاظ ذات معنی بما هی هی است نه بما هو مراد للمتکلم و مشهور بعد ایشان نیز این کلام را قبول دارند. حال به نظر می‌رسد دخیل دانستن دواعی در مدلول صیغه امر خلاف این دیدگاه مشهور است که اراده متکلم دخل در معنای موضوع له الفاظ ندارد. مثلاً طبق آن دیدگاه دیگر نمی‌توان گفت معنای امر نسبت طلبیه همراه با اراده طلب حقیقی است؛ زیرا فرض آن است که اراده متکلم را خارج از معنای موضوع له الفاظ دانستیم. بنابراین موضوع له صیغه باید وجه اول از سه وجهی که فرمودید باشد. آقای حسینی طبق مشی شما باید معنای اول مشکل بشود همه جا. حالا یک جاهایی که بنا شد درست باشد؛ اما جاهایی که نتواند مراد باشد... یعنی به نظر شما دارید حرف ما را می‌زنید و چیز خاصی نیست. یعنی در واقع باید تفصیل بدهید. بگویید گاهی وقتها همان وجه اول است، گاهی وقتها وجه دوم است.

بسم الله الرحمن الرحيم. تا الان اگر دقت کردید بحث ما یک دو یک بود. این شماره‌ها را زائد نگیرید. از سر نظم فکری است. یک دو یک. چه بود یک دو یک؟ یعنی مقصد اول، فصل دوم، مبحث اول. بحث ما راجع به صیغه امر، منتها معانی صیغه و فرق معنی با داعی [بود]. حالا می‌رویم سراغ یک دو دو؛ یعنی مقصد اول، فصل دوم، مبحث دوم. بحثی که الان می‌خواهیم شروع کنیم این است که صیغه بنا شد یک معنی داشته باشد، یک مثلاً داعی، چند داعی. معنای صیغه چیست؟ به عبارت دیگر صیغه آیا حقیقت در چیزی هست یا نه؟ مفاد صیغه. می‌دانید چرا این مکث را می‌کنم؟ می‌خواهم فرقی با بحث اول معلوم بشود. بحث اول کار نداشت معنای صیغه چیست، فقط کار داشت حواست باشد معنی غیر داعی است. این اولی بود؛ اما الان می‌خواهد برای شما معنی را تعیین کند. آقای آخوند می‌فرمایند صیغه امر اولاً حقیقت در معنای مشخص است، آن معنی هم وجوب است. در مقابل تا دلتان بخواهد ما اقوال داریم. بحث مهمی است. قرآن کریم پر از صیغه امر است. روایات شریف پر از صیغه امر است. این صیغه معنایش چیست؟ چقدر فرق دارد بگوییم حقیقت در وجوب است تا بگوییم مشترک بین وجوب و غیر وجوب است؟ خیلی فرق دارد. حالا ما کاری به اقوال متروک نداریم. اقوالی که گفته شده یکی همین که حقیقت در وجوب است الا ما خرج. این الا ما خرج حتماً بگویید. حقیقت در ندب است الا ما خرج. مشترک بین این دو است، حالا مشترک هم اگر بتوانیم جامع درست کنیم مثلاً بگوییم معنای صیغه امر محض الطلب، صرف الطلب، می‌شود مشترک معنوی. یک وقت ممکن است بگوییم مشترک لفظی است. گاهی الطلب مع المنع من الترتک، گاهی الطلب مع جواز الترتک که می‌شود ندب. حالا بگردید اقوال دیگر هم پیدا می‌کنید. آقای آخوند می‌فرمایند که من آخوند خراسانی معتقد هستم صیغه حقیقت در وجوب است، حواستان باشد اگر به داعی بعث باشد و الا اگر به داعی تمسخر و این‌ها باشد که محل بحث نیست. آن قرینه داریم. لولا قرینه ایشان می‌گوید حقیقه فی الوجوب. به آقای آخوند می‌گوییم که به کدام پشتوانه این حرف را می‌زنی؟ می‌فرمایند که کدام پشتوانه؟ یک تبادر. شما اگر قرآن را باز کنید، شمای عرب، یک ذره عربی بلد باشید، اگر رسیدید به آیه یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود. واقعاً هم خالی الذهن باشید، از این اوفوا بالعقود چه می‌فهمید؟ اوفوا بالعهد. می‌فهمید که وفا به عقد مستحب است یا وفا واجب است؟ این تبادر است. اگر بخواهید این تبادر را در صحن عمل نشان بدهیم، این است که اعتذار عبد را نمی‌پذیرند. اگر یک آقایی وقتی می‌خواهد از منزل برود بیرون به خدمتکار منزل گفت امروز ظهر آمدم خانه، یک سوپ خوشمزه‌ای بپز. همین. هیچ قرینه‌ای. یک سوپ بپز. این هم گفت چشم. بعد ظهر آمد [و گفت] چه کار کردی؟ هیچ. من برداشت وجوب نکردم. این ملامتش نمی‌کنند این خدمتکار را؟ حالا

شما ببرید این مدل را در رابطه خدا و بنده و امثال ذلک، عدم صحت اعتذار. البته این‌ها ریشه در همدیگر دارد. مثل چند درخت است که وقتی می‌کاری، آن زیر این‌ها همه ریشه‌ها می‌رود در همدیگر؛ ولی ظاهراً یکی اسمش را می‌گذارند تبادر... تبادر بیشتر یک مسئله ذهنی است و شخصی است. این عدم صحت اعتذار یک بحث رفتارشناسانه است؛ یعنی آدم در رفتار عملی‌اش نگاه می‌کند، می‌بیند که این‌طوری است. ما یک بحثی داریم در فقه و عرف، من حتماً تأکید می‌کنم آن‌جا ببینید، من گفتم علمای ما زود به عرف تمسک می‌کنند، در حالی که بعضی وقت‌ها باید رفتارشناسی پشت عرف باشد.^۱ می‌خواهم عرض بکنم که بحث عرف، رفتارشناسی عرف، در این مثالی که زدم مثال بدی نبود. کسی به خدمت‌کارش می‌گوید فلان غذا را درست کن، مهمان داریم، آیا استفاده و خوب نمی‌کند؟ این‌جا فقط یک مانع هست. این مانع را اگر بتوانیم حلش بکنیم، به قول آقای آخوند مشکل حل است و آن کثرت استعمال صیغه است در محیط شرع مطهر در غیر وجوب. این شبهه به قدری مهم است که یک اصولی قدری چون صاحب معالم را وادار کرد بگوید صیغه ولو در عرف و لغت هم حقیقت در وجوب باشد، در محیط شرع حقیقت در وجوب نیست. آقای آخوند می‌گویند که این شبهه وارد نیست؛ چون درست است خیلی در محیط شرع استفاده در مستحب شده، شما شب و سائل را بردارید، کتاب العشره در بحث کتاب الحج، ببینید چقدر صیغه به کار رفته و اگر استعمالش در مستحب بیشتر از وجوب نباشد، کمتر از وجوب نیست؛ ولی آقای آخوند می‌گویند که کثرت استعمال وقتی با کمک قرینه باشد، چه باشد، چه باشد، مزاحم معنای حقیقی نیست. مگر نشنیدید این آیه را؟ یا ایها الذین آمنوا ما من عام الا و قد خص؛ ولی اگر یک عامی بیاید، قرینه بر خلاف نباشد، حمل بر عام نمی‌کنید؟ با این‌که مثلاً بالای هشتاد درصد از عمومات روایی قرآن تخصیص خورده. خوب بخورد. همه‌اش قرینه بوده. اگر مثلاً بنده فرض کنید دوهزار بار واژه کتاب را در معنای دفتر به کار ببرم، ولی همه‌اش با قرینه باشد، اما یک‌جا که بی‌قرینه بگویم کتاب، شما باید حمل بر معنای خودش بکنید.

^۱ خدمت یکی از مراجع بودیم، آن‌وقتی که من فقه و عرف را می‌نوشتیم. ایشان می‌گفت که اگر یک چیزی گران شود، عرفاً سود است. مثلاً این رکورد را خریده صد هزار تومان، الان می‌گویند صد و پنجاه هزار تومان. عرفاً سود است دیگر. سود کرده. همان موقع من نظرم این نبود. من می‌گفتم اگر این رکورد یک رشد فوق‌العاده‌ای داشته نسبت به چیزهای دیگر، بله آن فوق‌العادگیش و الا اگر همه چیز دیگر هم صد هزار تومان شده صد و پنجاه هزار تومان. نمی‌گویند سود. بعد دیگر فایده‌ای هم نداشت بحث بکنیم. بزرگوار دیگری بود که البته ایشان بعداً هم برگشت روی آن حرفش. من می‌گفتم این‌جور جاها آدم باید در دادگاه بفهمد رفتارها، آن‌وقتی که دادگاه می‌شود اختلاف می‌کنند مردم، متهم را روی دل خشخاش می‌گذارند، آن‌وقت باید آدم بفهمد که عرف چه می‌گوید و لذا اگر یک خانمی که هشتاد سال پیش مهرش دو هزار تومان است، حالا بیاید دادگاه شوهرش می‌خواهد طلاقش بدهد دو هزار تومان دریاورد بدهد، این‌جا ببینید چه می‌شود. همه ملامت می‌کنند. این‌جا بفهم عرف چه می‌گوید و الا همین‌جوری پشت میز و این‌ها این‌که نشد عرف.

الحمد لله رب العالمين.